

به نام خدای بخشنده و مهربان

فدا و قصه‌هایش

نویسنده: غلامرضا حیدری ابهری

تصویرگران زهرا کیانی، سمیه بیگدلی

برگزیده شازدهمین دوره کتاب فصل



سرشناسه: حیدری ابهری، غلامرضا، ۱۳۴۸ -
Haidari Abhari, Gholam Reza, ۱۹۶۹ -
عنوان و نام پدیدآور: خدا و قصه‌هایش / نویسنده غلامرضا حیدری ابهری ؛
تصویرگران زهرا کیانی، سمیه بیگدلی ؛ ویراستار معصومه مرادی.
مشخصات نشر: قم: بهار دلها، ۱۴۰۷.
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.؛ مصور (رنگی).
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۲-۱۰۹-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت-گروه سنی: ب، ج.
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی Short stories, Persian
خداشناسی -- داستان -- Knowal leness -- God fiction --
داستان‌های آموزنده Didactic fiction
شناسه افزوده: کیانی، زهرا، ۱۳۷۶-، تصویرگر
شناسه افزوده: بیگدلی، سمیه، ۱۳۶۱-، تصویرگر
رده بندی دیویی: ۸۱ فا ۳
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۳۴۲۰۳۹۵
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

خدا و قصه‌هایش

نویسنده: غلامرضا حیدری ابهری
طراح گرافیک: محسن خرقانی
ویراستار: معصومه مرادی
تصویرگران زهرا کیانی، سمیه بیگدلی

ناشر: بهار دلها

چاپ: گل‌ها

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۲-۱۰۹-۱

چاپ اول: ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

تلفن: ۰۲۵۳۷۷۴۱۳۶۲ و ۰۹۱۲۷۵۹۵۲۸۸

قیمت کتاب را در سایت ما به نشانی

<http://www.baharnashr.ir> ببینید.

این اثر به نام «حکایات بلون السماء» در زبان عربی و
به نام «God and His stories» در زبان انگلیسی ترجمه و نشر شده است.





مرد تنها کار و سنگ تشنه ۴ فدایا دوستت دارم ۶

تولد جوجه ها ۸ مهربان ترین مهربانان ۱۰ به من آب فدای ۱۲

سفر به عمق دریا ۱۴ دیدار فردا ۱۶ پیرزن دانا ۱۸

باز هم بنویسید ۲۰ مهمانی فردا ۲۲ هم دعا هم کار ۲۴ برترین دانش مرد ۲۶

پاداش شکرگزاری مرد ۲۸ جلسات بهشتی ما ۳۰

دانا تر از همه ۳۲ مورچه ی دعا گو ۳۴ جای پای فردا ۳۶

ماهی گیر با ایمان ۳۸ پند ابوذر ۴۰ مردم آزاری بد است ۴۲

معالجه با صخره ۴۴ از شکر تا شکر ۴۶ خدا نمی فواجد ۴۸ امید به خدا ۵۰

بسم الله ۵۲ باران به جای خود، آفتاب به جای خود ۵۴

هم نشین بهشتی ۵۶ ارزش دعا ۵۸



مرد گناهکار و سگ تشنه

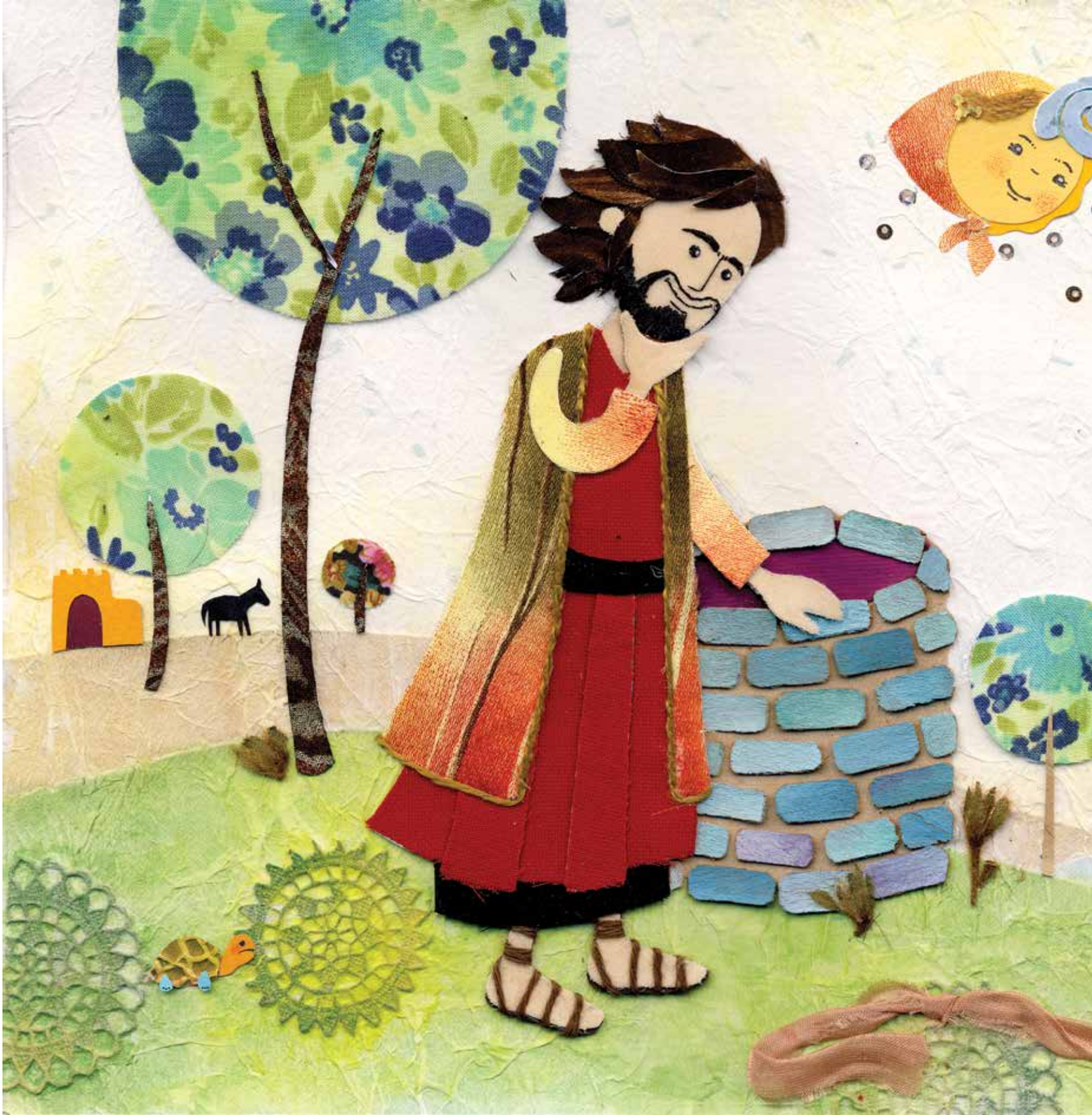
خدا **مهربان** است و آدمهای مهربان را دوست دارد. اگر بخواهیم خدا به ما مهربانی کند و گناهای ما را ببخشد، ما هم باید با آفریدههای او مهربان باشیم. آدم باایمان با همه حتی حیوانات هم مهربانانه رفتار می‌کند؛ زیرا حیوانات هم آفریدهی خدا هستند و او مهربانی با آنان را دوست دارد.

صدها سال قبل، مرد گناهکاری بود که کارهای خیلی بدی انجام می‌داد. یک روز او، سگی را دید که از تشنگی زبانش را بیرون آورده بود. مرد گناهکار دلش برای آن سگ سوخت و به کنار چاهی رفت تا برایش آب بیاورد. دوروبرش را نگاه کرد تا برای آب کشیدن از چاه طنابی پیدا کند؛ اما آن نزدیکها طنابی نبود. برای همین با یکی از لباسهایش طنابی درست کرد و ظرفی را به آن بست و آن را در چاه انداخت. بعد ظرف آب را بیرون آورد و آن را جلو سگ گذاشت. سگ آب را خورد و از تشنگی نجات یافت.

خدا به یکی از پیامبران آن زمان گفت: «من از کار آن مرد که به یکی از آفریدههایم مهربانی کرد، خوشم آمد و به خاطر آن کار نیز گناهان او را بخشیدم.»

آن پیامبر، پیام خدا را به مرد گناهکار رساند. او هم با شنیدن این حرف از کارهای بدش پشیمان شد و توبه کرد.







خدا نعمتهای زیادی به ما داده است. دست و پای ما، نعمت خداست. چشم و گوش ما نعمت خداست. عقل و هوش ما هم نعمت خداست. خورشید، باران، دریا، کوه، جنگل و عسل همه نعمت خدا هستند.

دنیا پر از نعمتهای اوست. هرچه بیشتر دربارهی نعمتهای خدا فکر کنیم، علاقه و ایمانمان به او بیشتر خواهد شد.

روزی خدا به حضرت موسی(ع) گفت:

«مرا دوست داشته باش و کاری کن که مردم هم مرا دوست داشته باشند.»

حضرت موسی(ع) گفت: «پروردگارا! تو میدانی که کسی برای من دوستداشتنی‌تر از تو نیست. من هیچ کس را به اندازهی تو دوست ندارم؛ اما چه کارکنم که مردم هم تو را دوست داشته باشند؟»

خدا گفت: «با آنان دربارهی نعمتهای من سخن بگو. وقتی به یاد نعمتهای من بیفتند، مرا دوست خواهند داشت.»





تولد جوجه‌ها

دنیا پر از نشانه‌های خداست. خورشیدی را که زمین را روشن می‌کند، یکی از نشانه‌های اوست. درختان گوناگونی که می‌بینی، همه نشانه‌ی خدا هستند. ستارگان، پرندگان، کوه‌ها، جنگل‌ها، دریاها و دشت‌ها هم همه نشانه‌های خدا به شمار می‌آیند. انگار که به ما می‌گویند: «خدا ما را آفریده است و ما نشانه‌ی وجود او هستیم.»

حتی جوجه‌های خیلی کوچک هم نشانه‌ی وجود خدا هستند. تولد جوجه‌ها خیلی شگفت‌انگیز است. وقتی مرغ‌ها می‌خواهند بچه‌دار شوند، بیست و یک روز روی تخم‌های خود می‌خوابند. به همین راحتی خدا از یک تخم‌مرغ ساده یک جوجه‌ی خوشگل و رنگارنگ و تاج‌دار به وجود می‌آورد.

یک روز مرد کافری پیش امام صادق(ع) آمد تا درباره‌ی خدا با آن حضرت حرف بزند. یکی از کودکان خانگی امام تخم‌مرغی را در دست گرفته بود و با آن بازی می‌کرد. امام صادق(ع) آن تخم‌مرغ را به آن مرد کافر نشان داد و گفت:

«این تخم‌مرغ مثل یک اتاق در بسته است. پوست محکمی دارد و دستی از بیرون داخل آن نمی‌شود. حالا به نظرت چه کسی با آن زرده و سفیده‌ی داخل تخم‌مرغ یک جوجه رنگارنگ و زیبا می‌سازد؟»

مرد کافر به فکر فرو رفت. با خودش گفت:

«واقعاً عجیب است!»

راستی چه کسی جوجه‌ها را در داخل تخم مرغ به وجود می‌آورد؟»

اندکی بعد آن مرد کافر مسلمان شد.



مهربان‌ترین مهربانان

همهی پدرها و مادرها، بچه‌هایشان را دوست دارند. اگر پدرها روزها کار میکنند، برای آن است که بچه‌هایشان را دوست دارند. اگر مادرها شب‌ها با گریهی بچه‌هایشان بیدار میشوند و به آن‌ها شیر میدهند، برای آن است که بچه‌هایشان را دوست دارند. هر پدر و مادری به فرزندش علاقه دارد و تا میتواند به کودک خود مهربانی میکند.

بله، پدر و مادر مهربان‌اند؛ اما خدا از پدر و مادر هم مهربان‌تر است و بنده‌هایش را خیلی دوست دارد. یک روز مردی به همراه فرزندش پیش حضرت محمد (ص) آمد. آن مرد کودک خود را بغل کرده بود و او را نوازش میکرد. معلوم بود که کودکش را خیلی دوست دارد.

حضرت محمد (ص) ز او پرسید: «آیا کودک خود را دوست داری؟»
آن مرد گفت: «بله ای رسول خدا.»
پیامبر (ص) فرمود: «مهربانی خدا با تو از مهربانی تو با این کودک خیلی بیشتر است.»
خدا مهربان‌ترین مهربانان است.»



11

9

به من آب ندادی

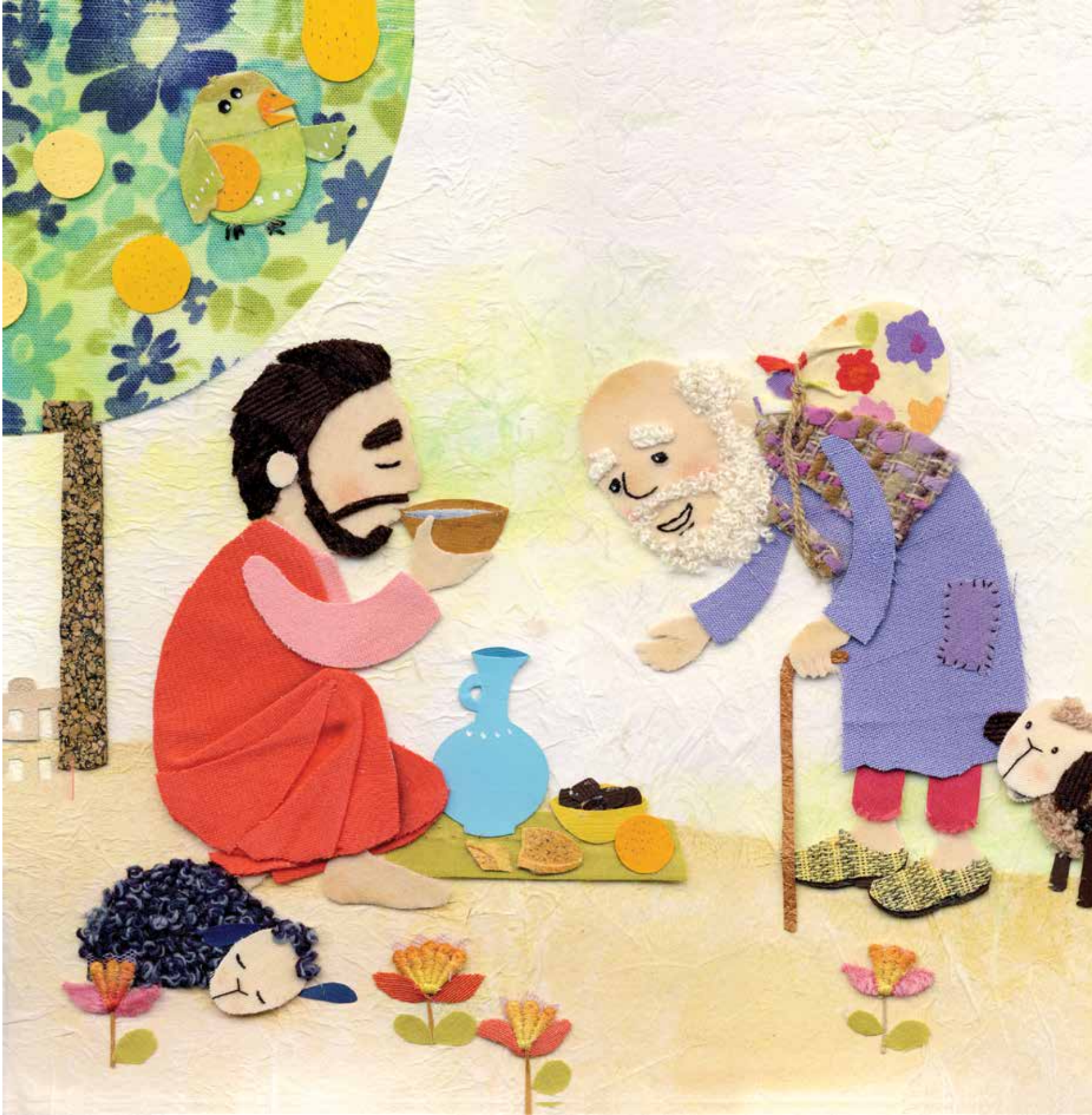
خدا کسی را که به بندگان او نیکی میکند، خیلی دوست دارد. او درآیه‌های زیادی از قرآن از ما میخواهد که به بندگانش نیکی کنیم. ما با نیکی به بندگان خدا، انگار به خود خدا نیکی می‌کنیم. در روز قیامت خدا به یکی از مردم میگوید: «ای فرزند آدم! چرا وقتی من مریض شدم، به عیادت من نیامدی؟» او با تعجب میپرسد: «خدایا! آفریدگار و پروردگار همهی مردم تویی. پس من چگونه باید به عیادت تو می‌آمدم؟»

خدا میگوید: «فلان بنده‌ی من مریض شد و تو به عیادتش نرفتی. اگر به عیادت او رفته بودی، انگار از من عیادت کرده بودی.»

بعد خدا میگوید: «من از تو آب خواستم و تو به من آب ندادی.»
آن بنده‌ی خدا میگوید: «خدایا! تو خدایی و به آب نیاز نداشته‌ای و نداری.»
خدا میگوید: «فلان بنده‌ی من از تو آب خواست و تو به او آب ندادی. اگر به او آب داده بودی، انگار به من آب داده بودی.»

بعد خدا میگوید: «من از تو غذا خواستم و تو به من غذا ندادی.»
آن شخص جواب میدهد: «پروردگارا! تو خدایی و غذا لازم نداشته‌ای و نداری.»
خدا میگوید: «فلان بنده‌ی من از تو غذا خواست و تو به او غذا ندادی.
اگر به او غذا داده بودی، انگار به من غذا داده بودی.»





سفر به عمق دریا

خدا، صدای ماهیان و ماران و مورچگان و پرندگان و چرندگان و صدای بقیه‌ی جانداران ریز و درشت را می‌شنود.
او در همه جا هست و ز حال و روز همه‌ی آن‌ها باخبر است.

خدا، کوچک‌ترین آفریده‌های خود را هم می‌بیند و صدای او را هم می‌شنود.

روزی حضرت داوود (ع) برای عبادت خدا بالای کوهی رفت. وقتی عبادتش تمام شد،

جبرئیل آمد و او را کنار دریا برد.

به خواست خدا، جبرئیل و داوود (ع) وارد دریا شدند و تا عمیق‌ترین نقطه‌ی آن پایین رفتند. در آنجا صخره‌ای بود. در زیر آن صخره هم لانه‌ی کرمی قرار داشت.

جبرئیل به داوود (ع) گفت: «ای داوود! پروردگارتو به تو می‌گوید: من صدای این کرم را هم که زیر این صخره و ته دریا زندگی می‌کند، می‌شنوم. فکر نکن که صدای گروهی را می‌شنوم و صدای گروه دیگری را نمی‌شنوم.»



دیدار فردا

۱۶

وقتی آدم‌ها به دیدن هم می‌روند، محبت‌شان به هم بیشتر می‌شود. برای همین خدا از این کار خوب خیلی خوشش می‌آید و به آن ثواب زیادی می‌دهد.

یک روز مرد مسلمانی به طرف خانه‌ی دوستش رفت تا به او سر بزند. جلوی خانه‌ی دوستش بود که فرشته‌ای نزد او آمد و گفت: «با صاحب این خانه چه کاری؟»

مرد گفت: «صاحب این خانه، برادر من است. من برای خدا به دیدار او آمده‌ام.»

فرشته پرسید: «آیا فقط برای خدا به دیدار او آمده‌ای؟»

مرد گفت: «بله! هدفم فقط خشنودی خداست.»

فرشته گفت: «من فرستاده‌ی خدا هستم. خدا به تو سلام میرساند و می‌گوید: هر کسی که به دیدن برادر دینی خود برود، مثل آن است که به دیدن من آمده است.»

به‌خاطر این کار خوب‌اش، من او را به **بهشت** خواهم برد.»



پیزن دانا



خورشید، صبح‌ها از طرف مشرق بالا می‌آید و از طرف مغرب پایین می‌رود.
 کوهی زمین سالی یک بار دور خورشید می‌چرخد.
 فصل بهار، پس از فصل زمستان می‌آید و بقیه‌ی فصل‌ها نیز به طور منظم، پشت‌سرهم می‌آیند.
 ابرهای باران‌زا در زمین سفر می‌کنند و آب دریاها را به مزرعه‌های تشنه می‌رسانند.
 چشمه‌ها می‌جوشند و رودها این طرف و آنطرف می‌روند و بادها نیز پیوسته در حرکت‌اند.
 به نظر تو چه کسی این پدیده‌های شگفت‌انگیز را اداره می‌کند؟ پاسخ تو روشن است. آفریننده‌ی همه‌ی این پدیده‌ها و صاحب اختیار همه خداست. اگر خدا نبود، از این پدیده‌های شگفت‌انگیز نیز خبری نبود.
 روزی حضرت محمد (ص) پیرزنی را دید که با یک دستگاه نخ‌ریسی کار می‌کرد. دستگاه نخ‌ریسی وسیله‌ای بود که در آن پشم میریختند و با چرخاندن آن نخ می‌ساختند. پیامبر (ص) از آن پیرزن پرسید: «تو چگونه خدا را شناختی؟»

پیرزن برای لحظه‌ای دستش را از **دستگاه نخ‌ریسی** برداشت.

دستگاه دیگر حرکت نکرد. او به پیامبر گفت:

«این دستگاه نخ‌ریسی راحت‌ما باید کسی بچرخاند. برای یک لحظه که دست از چرخاندن آن برداشتم، ایستاد. حتماً جهان هم خدایی دارد که آن را اداره می‌کند.»



باز هم بنویسید

وقتی ما به فقیری غذا می‌دهیم، خدا به ما پاداش می‌دهد. وقتی ما به عیادت بیماری می‌رویم، خدا به ما پاداش می‌دهد. وقتی ما نماز می‌خوانیم، خدا به ما پاداش می‌دهد. وقتی ما قرآن می‌خوانیم، خدا به ما پاداش می‌دهد. ما هر کار خوبی که انجام دهیم، خدا به خاطر آن به ما پاداش می‌دهد. او خیلی مهربان است. حتی اگر یک وقت بیمار شویم و نتوانیم کارهای خوب همیشه‌گی‌مان را انجام بدهیم، او باز هم به ما پاداش می‌دهد. یک روز مرد با ایمانی بیمار شد و دیگر نتوانست مثل روزهای قبل خدا را عبادت کند. فرشتگانی که کارهای خوب آن بنده را مینوشتند، آن روز او را در محل عبادتش ندیدند. فهمیدند که بیمار شده است. به خداوند گفتند: «خدا یا! آن بنده‌ی تو امروز در عبادتگاهش نبود. به خاطر همین ثوابی برایش ننوشتیم. او امروز بیمار شده بود و نمی‌توانست مثل روزهای قبل عبادت کند.»

خدا به آن فرشته‌ها گفت: «**ثواب** کارهای خوبی را که در زمان سلامتی انجام می‌داد، باز هم برای او بنویسید. تا زمان خوب شدنش هم به نوشتن این ثواب‌ها ادامه بدهید.»



سخنی با بزرگترها

ایمان به خدا، یک بحث اعتقادی جدا از واقعیت‌های زندگی و بی تأثیر در تربیت کودک نیست. ایمان، چراغی است که همه‌ی زوایای زندگی را روشن می‌سازد و روح ما را از تمام تاریکی‌ها نجات می‌بخشد. از این رو ما باید کودکانمان را از این چشمه‌ی جان‌بخش سیراب سازیم و با بهرمندی از رهنمودهای پیامبران به تقویت ایمان فطری آن‌ها بپردازیم.

کتاب «**خدا و قصه‌هایش**» به همین هدف نوشته شده است. این مجموعه **۳۰ حکایت** جذاب دارد که هر کدام درباره‌ی یک موضوع توحیدی سخن می‌گویند. برخی از این حکایت‌ها درباره‌ی اثبات خدا، برخی درباره‌ی صفات پرودگار و برخی دیگر درباره‌ی زندگی خداپرستانه است.

هر حکایت با یک مقدمه آموزشی شروع می‌شود و سپس با بیان یک ماجرای شیرین و دلپذیر برای کودکان ادامه می‌یابد.

لازم می‌دانم که از تصویرگران این اثر - سرکار خانم زهرا کیانی و سرکار خانم سمیه بیگدلی-، گرافیک آن - جناب آقای محسن خرافانی- و ویراستار این مجموعه - سرکار خانم معصومه مرادی - صمیمانه تشکر کنم. از جناب آقای مهدی قاسمی نیز که در گام‌های پایانی زحمت برخی اصلاحات را به دوش کشیدند، سپاسگزارم. از نشر «بهار دلها» نیز که اثر حاضر را در شکل جدید و اصلاح شده آن منتشر ساخت، قدردانی می‌نمایم

غلامرضا حیدری ابهری

